**آسيب‏شناسى چالش‏هاى آغاز امامت امام كاظم (ع)**

على‏رضا بهرامى‏[[1]](#footnote-1)

چكيده‏

آغاز امامت امام كاظم (ع)، هم‏زمان با فراگيرى چالش جانشينى در اذهان شيعيان امام صادق (ع) بود. مطالعه روايات معصومان، نشان مى‏دهد طراحى ويژه اهل‏بيت (عليهم السلام) به گونه‏اى صورت گرفته كه اصول شناخت امام در زمان بروز چالش، در اختيار مردم است. نص، علم و ودايع امامت، از جمله ابزارهاى رفع حيرت است. باور عمومى جامعه، بر خود معرفى امام استوار است؛ در حالى كه تعاليم اهل‏بيت به همراه خواص اصحاب، از تأثيرگذاران اصلى صحنه به شمار مى‏آيد. اين مقاله جُستارى در آسيب‏شناسى اين چالش است.

واژگان كليدى: جانشينى امام، فطحيه، امام كاظم (ع).

اشاره‏

امامت در انديشه شيعى، عهدى الهى است كه خداوند به مانند نبوت بر آن احتجاج نموده‏[[2]](#footnote-2) و اتمام دين شمرده شده‏[[3]](#footnote-3) و اراده خداوند بر اتمام امر آن تعلق‏

ص: 59

گرفته است.[[4]](#footnote-4) اين بر خلاف انديشه اهل سنت است كه اين نهاد را قضيه‏اى صرفاً منوط به مصحلت جامعه و اختيار امت و بر آمده از ضرورت اجتماع بشرى مى‏دانند.[[5]](#footnote-5) شيعه، اتمام تحقق وعده‏هاى الهى در حق مردمان را به معرفت حجت وابسته مى‏داند[[6]](#footnote-6) و امام، عاملى است كه اين نهاد در سايه‏سار او ادامه مى‏يابد. اميرالمؤمنين (ع) امام را اين‏گونه معرفى مى‏فرمايند:

امامان از طرف خدا تدبيركنندگان امور مردم و كارگزاران آگاه بندگانند.[[7]](#footnote-7)

اين به معناى نيابت الهى در اداره جامعه است كه قوانين خداوند را در جامعه اجرا مى‏كند.

پس از تمسك به قرآن كريم- بر پايه اصل استناد به امام معصوم و حجت دانستن قول ايشان- روايات هميشه يكى از منابع اصلى شناخت امام شناخته مى‏شود. بازشناسى جانشينى از مهم‏ترين مباحث اين حوزه است كه از دو بعد نگاه دينى و نگاه دين‏داران قابل بررسى است. از اين ميان، نگاه دوم علاوه بر مسأله شناخت، ترسيم فضاى فكرى حاكم بر جامعه مورد مطالعه را نيز نمايان مى‏سازد. از همين ره‏گذر، امكان آسيب‏شناسى اين نگاه در مقايسه با رويكرد اول فراهم مى‏شود. به نظر مى‏رسد اين فرايند، نگاهى عميق و جايگاهى بلند در بحث امام‏شناسى در پى خواهد داشت.

نكته ضرورى ديگر آن كه از مجموعه روايات، بايستى منظومه‏اى در فهم و شناخت امام ترسيم كرد و سپس به نتيجه‏گيرى پرداخت. اين كار در عصر حاضر، كار دشوارى به نظر نمى‏رسد؛ اما بررسى جامعه دوره مورد مطالعه و ميزان دست‏رسى ايشان به اين نصوص، علاوه بر نگاه ياد شده، دقت خاصى را مى‏طلبد.

ص: 60

در اين مقاله با رويكرد فوق، به بازخوانى معيارهاى جانشين امام و هم‏چنين راه‏هاى اثبات و ابراز جانشين در دوره آغاز امامت امام كاظم (ع) خواهيم پرداخت و از پرتو ترسيم اين دو مسأله، به واكاوى جريان فطحيه‏[[8]](#footnote-8) و مباحث مرتبط با آن در اين دوره مى‏پردازيم.

از آن‏جايى كه تكيه اصلى مقاله بر روايات اهل بيت، به ويژه صادقين (ع) خواهد بود، به اقتضاى منطق فهم احاديث، از دو نكته مهم نمى‏توان چشم پوشيد:

نكته اول: فهم مخاطبان و روحيه پرسش‏گرى ايشان و فضاى حاكم بر جامعه، از عناصر مؤثر در القاى معارف به شمار مى‏رود. مطالعه روايات و گزارش‏هاى تاريخى، گوياى ترسيم مؤلفه‏هاى اصلى شناخت امام در كنار باورهاى عمومى از شناخت امام است. تبيين بحث مهدويت و بالاخره ارائه الگوى اهل‏بيت در هدايت جامعه به امام جانشين، از ويژگى‏هاى اين دوره است. چالش‏هاى پديدآمده و زمينه‏هاى آن، تأثير انكارناپذيرى در استدلالى شدن عقايد شيعه دارد و پويايى آن را نشان مى‏دهد. از ره‏گذر اين نكته، مى‏توان ادعا كرد كه نگاه بدبينانه به جريان‏هاى چالشى منتسب به شيعه، عكس‏العملى جز تلاش در جهت طرد ايشان از جامعه شيعى به دنبال نخواهد داشت. در حالى كه پيدايش اين چالش‏ها و طرح آن در جامعه شيعه، به ترسيم دقيق‏تر و عميق‏تر انديشه‏هاى شيعى انجاميد.

نكته دوم: تحليل تعامل اصحاب ائمه با جريان‏هاى چالشى در طول دوره امامت، نشان مى‏دهد دو گونه عمل با اين جريان‏ها وجود داشته است. حذف گروه‏هاى انحرافى مانند خط الوهيتى- انحرافى غلو و هضم جريان‏هايى كه افساد در پى نداشتند مانند خط معرفتى- فضيلتى غلو، فطحيه و حتى بدنه عمومى واقفيه- به خلاف سران ايشان- مشهود است. حضور و پذيرش گروه دوم در

ص: 61

جامعه شيعى، از طرفى باعث گرايش و در نهايت اعتقاد به مسير اصلى امامت شيعى شد و از طرف ديگر، فرصت تئورى‏سازى و نظام‏مندى را از ايشان گرفت.

اين دو نكته، گوياى تعاليم هدايت‏بخش امامان شيعه در تشكيل جامعه شيعى منسجم و استدلالى است و نگارنده با ملاحظه اين دو نكته، به تحليل روايات پرداخته است.

نكته ديگر آن‏كه فضاى چالشى متأثر از شبهه، فضايى گذرا و نيازمند فرصت بازيابى است. در نگاه مجموعى به اين اتفاقات، تأثير مثبت آن در پيش‏برد انديشه شيعى نمايان است.[[9]](#footnote-9)

1. معيار جانشين امام‏

مجموعه رواياتى كه از صادقين (ع) در اين‏باره وارد شده در بصائرالدرجات و كافى در ابواب متعدد آمده است. صفار قمى در جزء دهم و ابواب «فى الأئمة أنهم يعلمون العهد من رسول الله (ص) فى‏الوصية إلى الذين من بعده»، «فى الأئمة أنهم يعلمون إلى من يوصون قبل موتهم مما يعلمهم الله»، «فى الإمام أنه يعرف من يكون بعده قبل موته»، «فى الإمام أنه يعرف من يكون بعده قبل موته» و «فى الإمام الذى يؤدى إلى الإمام الذى يكون من بعده» آورده است. كلينى نيز در ابواب 59 تا 63 كتاب الحجة به احاديث مربوط اشاره كرده است. در نهايت، عنوان «باب الأمور التى توجب حجة الإمام» جامع به نظر مى‏رسد. در منابعى مانند غيبت نعمانى در باب «ما جاء فى الإمامة و الوصية و أنهما من الله عزوجل و باختياره، و أمانة يؤديها الإمام إلى الإمام بعده» رواياتى آمده، اما به نظر مى‏رسد محوريت دو كتاب كافى و بصائر[[10]](#footnote-10) به اتقان بحث مى‏افزايد.

ص: 62

در ادامه به مجموعه‏اى از روايات اين ابواب اشاره مى‏كنيم كه شاخصه‏هاى اصلى را بيان مى‏كنند تا با ترسيم منظومه‏اى از اعتقادات در باب امامت، بتوانيم شاخصه‏هاى اصلى را كه محور قرار مى‏گيرند، از شاخصه‏هاى ديگر كه به عنوان مؤلفه‏هاى معين شناخته مى‏شوند،[[11]](#footnote-11) تمييز دهيم.

1- 1. نص‏

وصيت آشكارترين معيار شناخت امام نزد جامعه شيعى است؛ چه آن‏كه امام داراى شرايطى است كه شناخت معيارهاى جانشينى او جز با راهنمايى معصوم پيشين ممكن نيست. منابع كلامى، اين معيار را در قالب نص معرفى كرده‏اند.[[12]](#footnote-12) عبدالله بن ابى‏يعفور از امام صادق (ع) نقل مى‏كند:

امام نمى‏ميرد تا اين‏كه (به امر الهى) مى‏داند چه كسى بعد از اوست، پس به او وصيت مى‏كند.[[13]](#footnote-13)

اين وصيت تنها به عنوان مبرز پيمان الهى است و به هيچ‏وجه از قبيل وصيت پادشاهان به شمار نمى‏رود. در حقيقت امام معصوم در طول عمر شريف خود، اجازه مى‏يابد اين عهد را براى مخاطبانى ابراز كند.

عمرو بن اشعث مى‏گويد:

از امام صادق (ع) شنيدم كه مى‏فرمود: «آيا گمان مى‏كنيد كه وصيت كننده ما به هر كس خواست وصيت مى‏كند؟ به خدا سوگند نه! بلكه عهدى از خدا و رسولش به يكايك امامان است تا اين‏كه امر امامت به صاحبش برسد.»[[14]](#footnote-14)

ص: 63

در اين روايات، بحث از وصيت است كه امرى الهى به شمار مى‏آيد و به دست امام نيست و حتى زمان ابراز آن نيز به امر خداست. اين ملاك، مهم‏ترين عامل شناخت جانشين شناخته مى‏شود و همه جريان‏هاى چالشى شيعى و حتى عباسى، در جهت اثبات اين معيار در حق خويش تلاش مى‏كردند.[[15]](#footnote-15)

1- 2. علم‏

از جمله مهم‏ترين معيارهاى جانشين امام، بهره‏مندى از علم امامان پيشين است. اين علم كه از سنت‏هاى پيامبران به شمار مى‏رود، به ميراث منتقل مى‏شود و حتى قابل ازدياد نيز هست.[[16]](#footnote-16) زمان انتقال اين علم از امام پيشين به امام جانشين نيز معين، وساعتى پيش از شهادت امام پيشين معرفى شده است.[[17]](#footnote-17) در اهميت علم ائمه، همين بس كه كتاب كافى، افزون بر يازده باب به بيان اين جايگاه عظيم ائمه پرداخته و صفار در كتاب بصائر، معرفت‏شناسى اهل‏بيت را بر بنيان بحث از علم آغاز نموده است.

علم به عنوان معيارى مهم در شناخت جانشين، وديعه الهى است كه به جانشين امام منتقل مى‏شود. بريد بن معاويه مى‏گويد:

از امام باقر (ع) درباره آيه‏ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى‏ أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ‏ پرسيدم. فرمود: «مقصود ما هستيم؛ يعنى امام اول به امام بعدى كتاب‏ها و علم و سلاح را تحويل دهد.»[[18]](#footnote-18)

محط بحث در اين روايت سخن از كتب، علم و سلاح، به عنوان امانت‏هاى الهى است كه بايد به دست صاحب حقيقى آن سپرده شود.[[19]](#footnote-19)

ص: 64

توجه به يك نكته ضرورى به نظر مى‏رسد. گرچه هيچ‏يك از جريان‏هاى معارض و چالش‏آفرين در عرصه جامعه، توان مقابله با علم امامان معصوم را نداشتند، سخن از علم و مراتب آن با توجه به دو خطر جريان‏هاى فكرى- فرهنگى از سويى و فشارهاى گوناگون به سبب جريان غلو از سوى ديگر، كار آسانى به نظر نمى رسد. به گزارشى از بيان علوم امام كه در كافى و بصائر آمده توجه كنيد. سيف تمار مى‏گويد:

با امام صادق (ع) در حجر (اسماعيل) با جماعتى از شيعيان نشسته بوديم. امام فرمود: «جاسوسى در اطراف ما هست؟» به اطراف نگاه كرديم و كسى را نديديم؛ گفتيم: «جاسوسى نيست.» پس فرمود: «به خداى كعبه و خداى اين ساختمان- سه بار قسم را تكرار كرد- اگر همراه موسى و خضر بودم، آنان را آگاه مى‏كردم كه عالم‏تر از آن دو هستم، و از آنچه به آن دست نيافته بودند آگاهشان مى‏كردم، زيرا به ايشان علم ما كان (علم گذشته) داده شده و علم ما يكون و ما هو كائن (علم آينده تا قيامت) به ايشان داده نشده بود، در حالى كه ما از رسول خدا به ارث برده‏ايم.»[[20]](#footnote-20)

1- 3. ودايع‏

ودايع امامت، از جمله مباحث مهم شناخت امام نزد خواص و عوام است.

اين ودايع كه هم مجموعه علوم انتقالى و هم مجموعه ولايى ائمه را دربر مى‏گيرد، از انظار عمومى مخفى بوده و عده‏اى خاص امكان مشاهده آن را يافته‏اند.

بحث از اين ودايع و تعداد آن و محتوياتش، گسترده و خارج از از حوصله اين نوشتار است، اما به گزارش‏هايى از معرفى آن به عنوان معيار جانشين امام‏

ص: 65

اكتفا مى‏كنيم. احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى مى‏گويد:

به ابوالحسن رضا (ع) گفتم: هنگامى كه امام مى‏ميرد به چه چيز امام بعدش شناخته مى‏شود؟ فرمود: «امام علامت‏هايى دارد از جمله آن فرزند بزرگ‏تر بودن و داراى فضل و وصيت است و بر ساير مدعيان پيشى مى‏گيرد. پس پرسيده مى‏شود فلانى به كه وصيت كرد؟ گفته مى‏شود: به فلانى. سلاح در ميان ما اهل بيت به منزله تابوت ميان بنى‏اسرائيل است؛ امامت همراه سلاح است؛ هر كجا سلاح باشد، امامت نيز هست.»[[21]](#footnote-21)

در اين روايت، به فضل و وصيت و فراگيرى عمومى اشاره مى‏شود، اما در نهايت به يك شاخصه اصلى اشاره و بر آن تأكيد ويژه مى‏گردد. همراهى هميشگى سلاح به عنوان يكى از ودايع امامت، نكته‏اى است كه هرگونه شائبه در خلط و تطبيق چندجانبه ساير شرايط را تحت تأثير قرار مى‏دهد.

از جمله نكات بسيار مهم ديگر، سخن از سلاح پيامبر (ص) است كه گستردگى وجود آن در روايات، اهميت فوق‏العاده اين وديعه امامت در بين ساير ودايع را نشان مى‏دهد. تأكيد بر سلاح، علاوه بر آن‏كه همان شمشير حضرت است، از حق حاكميت و ولايت اهل‏بيت بر جامعه و در اختيار داشتن جهاد حكايت مى‏كند. جمله «و إن قائمنا من لبس درع رسول الله»[[22]](#footnote-22) نشانه همين نكته است.

اين گمانه نزد نگارنده بسيار قوى است كه تعبير به سلاح، كنايه از حيطه و گستره ولايت سياسى- اجتماعى اهل بيت است. تفسير سلاح پيامبر (ص) و آن‏چه در چپ و راست آن نوشته شده، شرايطى خاص براى مدعى جانشينى ايشان دارد و تأكيد بنى‏الحسن بر بودن سلاح نزد ايشان و رد قوى داعيه ايشان توسط امام صادق (ع)، از جايگاه رفيع آن را نمايان مى‏سازد و از تلقى سلاح به عنوان ابزار

ص: 66

اعمال ولايت در جامعه حكايت دارد.[[23]](#footnote-23) در «باب الامور التى توجب حجه الامام» تصريح و تأكيد بيش‏ترى بر اين امانت‏ها شده است. تمييز بين شاخصه‏هاى اصلى و فرعى در اين روايات ديده مى‏شود و امامت داير مدار سلاح شمرده شده است. عبدالاعلى مى‏گويد:

از امام صادق (ع) پرسيدم: چه دليلى عليه كسى كه به ناحق ادعاى امامت دارد، هست؟ فرمود: «درباره حلال و حرام از او سؤال مى‏شود.» سپس به من رو كرد و فرمود: «سه حجت است كه در غير صاحب مسند امامت جمع نمى‏شود: شايسته‏ترين فرد پس از امام پيشين است؛ سلاح (پيامبر) نزد اوست و وصيت آشكار در حق اوست، به گونه‏اى كه اگر وارد مدينه شوى و از همه، حتى بچه‏ها بپرسى فلانى به چه كسى وصيت كرد، مى‏گويند: به فلان بن فلان».[[24]](#footnote-24)

نكته ظريف در اين روايت، اين است كه سؤال از مسائل فقهى به عنوان شناخت امام براى همه قشرها معرفى نشده، بلكه براى شناخت و ناحق بودن مدعيان، آن هم توسط خواص اصحاب است. مى‏توان گفت دو كاركرد مهم سؤال، اقناع منكر و ابطال قول مدعى است. در روايت امام رضا (ع) به اين نكته آشكارا اشاره شده است. احمد بن عمر مى‏گويد:

از امام رضا (ع) درباره آن‏چه به شناخت امام رهنمون مى‏شود پرسيدم. فرمود: «رهنمونى بر او به بزرگى و فضل و وصيت است (به گونه‏اى كه) هرگاه قافله‏اى وارد شهر شود و بپرسند:" به فلانى به چه كسى وصيت كرد؟" گفته شود:" فلان بن فلان". بر گرد سلاح بگرديد (نزد هر كس سلاح بود همو امام است)، ولى سؤال‏ها [ى فقهى‏] حجت نيستند.»[[25]](#footnote-25)

ص: 67

به تصريح ملاصالح مازندرانى و علامه مجلسى، معيار نبودن سؤالات فقهى مربوط به عوام است كه قوه تحليل‏گونه سؤال و بازشناسى پاسخ را ندارند.[[26]](#footnote-26)

در هر حال، تأكيد بر ملاك بودن سلاح و امر به دايرمدار بودن تشخيص امام بر اين مسأله، به جهت ملاك تصميم‏گيرى در فضاى شبهه و در دست داشتن معيارى همگانى و عامه فهم است كه همه مؤلفه‏هاى ديگر را تحت‏الشعاع قرار مى‏دهد.

1- 4. سن‏

همان‏گونه كه در روايات گذشته ملاحظه مى‏شود، فرزند بزرگ بودن نيز از جمله معيارهاى جانشين به حساب مى‏آيد. ملاك سن اگرچه معيارى براى شناخت امام است، به خلاف معيارهاى گذشته مقيد شده است. هشام بن سالم از امام صادق (ع) روايت مى‏كند:

امامت در (فرزند) بزرگ‏تر است مادامى كه در او عيبى نباشد.[[27]](#footnote-27)

مفهوم «عاهه» و دايره آن، نيازمند بررسى دقيق است، اما در هر حال فرزند بزرگ از جمله معيارهاى شناخت جانشين به شمار مى‏رود. نكته قابل اشاره آن‏كه معيارها مضمحل نمى‏شوند و اگر در دوره‏اى معيارى تقويت و به آن تمسك شود، به معناى از بين رفتن ساير معيارها نيست. بر همين اساس، تأكيد بر سن در روايت امام رضا (ع) نيز ديده مى‏شود. سن در زمره معيارهاى معين محسوب مى‏گردد و به منزله علامتى براى شناخت و پى‏گيرى ساير ملاك‏ها مؤثر است.

ص: 68

2. آسيب شناسى معيارهاى جانشين‏

همواره شناخت امام جانشين، با چالش‏هايى روبه‏رو بوده و توده‏هاى جامعه شيعى و گاهى خواص، با مشكل تطبيق معيارها بر اشخاص و تأخير ملاك‏هاى اصلى و تقديم معيارهاى معين و فرعى مواجه بوده‏اند.

از آن‏چه گفته شد، پيداست كه در جامعه شيعى، شكى در مورد معيارهاى جانشين نيست و شيوع و تكثير روايات در ميان ايشان جاى ترديدى باقى نمى‏گذارد. تنها مشكل مصداق‏شناسى معيارها و تقديم معيارهاى اصلى، شناخت امام را در دوره كوتاهى بر ايشان دشوار مى‏سازد.

پس از تذكر اين نكته كوتاه، به آسيب‏شناسى جريان فطحيه مى‏پردازيم و به نقاط حساس در معيارهاى شناخت امام در اين دوره اشاره مى‏كنيم.

فطحيه‏

بى‏شك، جريان فطحيه، مهم‏ترين چالش دوره تاريخى مورد بحث در حوزه درون مذهبى است. فارغ از موجى كه اين جريان در مسير حركت شيعه ايجاد كرد، تكامل و پويايى به وجود آمده در اثناى اين وقايع داراى اهميت است. در اين بخش، ضمن شخصيت‏شناسى عبدالله افطح، به بررسى سير تكامل انديشه فطحيه در تاريخ تشيع و مهم‏ترين چالش‏هاى فكرى ايشان مى‏پردازيم.

شخصيت عبدالله‏

او بزرگ‏ترين فرزند امام صادق (ع) پس از جناب اسماعيل بود. شيخ مفيد او را دچار انحراف عقيدتى مى‏داند و از تمايلات او به حشويه و مرجئه خبر مى‏دهد.[[28]](#footnote-28)

ص: 69

ايشان ضمن آن‏كه ارجاء او را به داشتن نظر منفى درباره امام على (ع) و عثمان و بدگويى در مورد ايشان تفسير مى‏كند، دو روايت از امام صادق (ع) مى‏آورد:

امام صادق (ع) هنگامى كه عبدالله از نزد ايشان خارج شد، فرمود: «او مرجئى بزرگ است.» هم‏چنين روزى عبدالله در وقت سخن گفتن حضرت براى اصحاب، بر ايشان وارد شد. هنگامى كه حضرت او را ديدند ساكت شدند و پس از خارج شدن او فرمودند: «آيا نمى‏دانيد او از مرجئه‏[[29]](#footnote-29) است.»[[30]](#footnote-30)

شيخ مفيد در نهايت، بزرگ‏ترين مانع براى رد امامت او را ناتوانى از پاسخ‏گويى به سؤالات فقهى اصحاب مى‏شمرد.[[31]](#footnote-31) اما در هرحال، بزرگان اصحاب اماميه و فقهاى ايشان، پس از شهادت امام صادق (ع) گرفتار شبهه فطحيه شدند. شيخ طوسى در اين زمينه مى‏نويسد:

كسانى كه به امامت او قائل شدند عموم بزرگان شيعه و فقهايشان به اين قول گرويدند و به جهت روايتى از ائمه كه امامت در فرزند بزرگ امامى است كه از دنيا مى‏رود، دچار شبهه شدند. سپس او را با سؤالاتى از فقه آزمودند كه پاسخ آن را نداشت و به سبب آن‏كه امورى مرتكب شد كه شايسته نيست از امام سرزند، (مگر تعداد اندكى، بقيه از امامتش برگشتند).[[32]](#footnote-32)

فراگيرى شبهه مشايخ و فقهاء شيعه، نكته مهمى است كه از طرفى پيدايش و تطور چالش را نشان مى‏دهد و از طرف ديگر، دفع روشمند و عالمانه آن را ضرورى مى‏سازد.

غائله عبدالله بسيار كوتاه بود. او تنها هفتاد روز (يا نود روز)[[33]](#footnote-33) پس از شهادت‏

ص: 70

امام صادق (ع) از دنيا رفت و كسانى كه در اين مدت از شبهه امامت او رها نشده بودند، پس از وفاتش به امامت امام كاظم (ع) قائل شدند و روايت‏

«إن الإمامة لاتكون فى الأخوين بعد الحسن و الحسين»

را پذيرفتند و همان تعداد اندك نيز به جريان اصلى شيعه بازگشتند.[[34]](#footnote-34)

نكته جالب آن‏كه حركت شيعه، بر اساس مؤلفه‏هاى شناخت امام در جريان فطحيان ديده مى‏شود كه سواى خطا در تشخيص از نوعى بازگشت از خطا در روند شناخت امام نزد فطحيان نشان دارد. همان‏گونه كه در سير بحث آشكار شد، ايشان امامت در فرزند بزرگ را ملاك قرار مى‏دهند و نامزد امامت را عبدالله تلقى مى‏كنند. در مرحله بعد سؤال از او، شيوه تثبيت نزد برخى مى‏شود (گرچه تعصب و نپذيرفتن اين شيوه پس از ملاك قراردادن امامت فرزند بزرگ‏تر در عمار ساباطى و يارانش ديده مى‏شود)، اما در نهايت با وفات او و باقى نگذاشتن هيچ فرزند پسرى از خود،[[35]](#footnote-35) عمده طرف‏دارانش به روايت «امامت پس از حسن و حسين (ع) در دو برادر جمع نمى‏شود،» برگشتند و به امامت موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) قائل شدند.

جريان فطحيه، قاعده‏مندى و تابعيت اصول و ضوابط شيعه در تشخيص امام را به روشنى در مقابل چشم هر ناظرى قرار مى‏دهد. روزى امام صادق (ع) با سرزنش، توبيخ و موعظه به او فرمود:

چه چيز نمى‏گذارد مانند برادرت باشى؟ به خدا قسم من نور (امامت) را در او مى‏شناسم! عبدالله گفت: «براى چه نور را در او مى‏بينى! مگر نه آن‏كه پدر و مادر من و او يكى هستند؟» امام صادق (ع) به او فرمود: «او از من است و تو پسرم هستى!»[[36]](#footnote-36)

ص: 71

ناپايدارى اين چالش و رويشى كه وى در تفكر شيعه ايجاد خواهد كرد، در سخنان امام صادق (ع) ديده مى‏شود. حضرت به موسى (ع) فرمود:

اى پسرم! به زودى برادرت بر زيرانداز من مى‏نشيند و پس از من ادعاى امامت مى‏كند. پس حتى يك كلمه با او نزاع نكن، زيرا او اولين كسى است كه به من ملحق مى‏شود.[[37]](#footnote-37)

بررسى يك نكته براى روشن شدن بحث شايسته است. عبدالله واجد چه شرايطى بود كه نظرها را به سوى خود جلب كرد؟ مجموعه گزارش‏ها نشان مى‏دهد او داراى شرايط زير بود:

1. فرزند بزرگ‏تر بود؛ البته بعد از اسماعيل كه در زمان پدر از دنيا رفته بود؛

2. غسل و نماز امام را در ظاهر بر عهده داشت؛

3. انگشتر امام به او رسيده بود؛

4. امام را به خاك سپرده بود.

جمع اين شرايط در عبارت شهرستانى آمده است:

افطحيه به انتقال امامت از صادق (ع) به فرزندش عبدالله افطح معتقد شدند. او با اسماعيل از يك پدر و مادر است و مادرشان فاطمه دختر حسين بن حسن بن على (ع) است. او بزرگ‏ترين فرزند امام صادق (ع) بود. [فطحيان‏] گمان كردند كه حضرت فرمودند: «امامت در بزرگ‏ترين فرزندان ائمه است» و فرموده: «امام كسى است كه در جايگاه من بنشيند» و عبدالله در جايگاه ايشان نشست و امام را فقط امام غسل مى‏دهد و نماز بر او مى‏گزارد و انگشترش را بر مى‏دارد و به خاك مى‏سپارد. عبدالله همه اين كارها را بر عهده داشته است. امام صادق (ع) امانتى به يكى از يارانش سپرد و فرمود تا به هر كس آن را طلب كرد تحويل دهد و او را امام قرار دهد. عبدالله امانت‏

ص: 72

را طلب نمود. با همه اوصاف عبدالله بعد از پدرش تنها هفتاد روز زنده بود و پس از مرگش فرزند پسرى به جاى نگذاشت.[[38]](#footnote-38)

بررسى يكايك اين موارد، به مباحث تاريخى و عقيدتى نياز دارد كه به برخى از آن‏ها در فصول بعد پرداخته خواهد شد، اما به نظر مى‏رسد همين مقدار از شرايط براى ايجاد چالش نزد برخى شيعيان مى‏تواند كافى باشد. اين مؤلفه‏ها به نظر شيخ مفيد، به قدرى قوى است كه اگر نص صريح بر صرف امامت از او وارد نشده بود، شهرت او و ظهور ساير شرايط، موجب قول به امامت او مى‏شد. وى مى‏گويد:

اگر عيبى نبود كه از امامت او جلوگيرى كند، برگرداندن نص از او از طرف پدرش روا نبود و اگر امامت را از او برنگردانده بود، در او ظهور مى‏يافت. و اگر امام صادق (ع) نصى درباره او گفته بود، در ميان يارانش معروف بود. دليل بطلان عقيده فطحيان، ناتوانى ايشان از ارائه نصى درباره امامت عبدالله است.[[39]](#footnote-39)

در اين ميان، به نبود نص از امام صادق (ع) بر امامت عبدالله بسيار تأكيد شده است. اين بحث به صورت تفصيلى خواهد آمد، اما نكته‏اى كه در اين‏جا ضرورى است آن‏كه نص در ميان مؤلفه‏هاى شناخت و تشخيص امام، بر ساير مؤلفه‏ها تأثير مى‏گذارد. در هر حال، ملاك مسن‏تر بودن او نزد عموم شيعيان، وصيت و علم را تحت‏الشعاع قرار داد و باعث شد تا بدون توجه به «عاهه»، گرايش‏هايى به سمت او ايجاد شود.

همان‏گونه كه گذشت، معيار سن مقيد به نبود عيبى در فرزند بزرگ‏تر است كه در ادامه به بررسى آن مى‏پردازيم.

ص: 73

مقصود از «عاهه»

در روايت امام رضا (ع) از جمله شرايط امام بودن، «مبرءاً من العاهات، محجوباً عن الآفات»[[40]](#footnote-40) است. ابن منظور مى‏گويد:

عاهه به معناى آفت است؛ چه ظاهرى گفته مى‏شود: «عاه الزرع و المال يعوه عاهه و عؤوهاً»؛ يعنى در آن آفت افتاد؛ و چه باطنى، اعرابى مى‏گويد: «العاهون» يعنى اهل نيرنگ و ناپاكى.

ملا صالح مازندرانى معتقد است:

عاهه و آفت، يك معنا دارد و آن عامل فاسدكننده‏اى است كه به چيزى مى‏رسد؛ يعنى باعث خارج شدن آن عضو از طبيعتش مى‏شود. ممكن است مقصود از عاهه، بيمارى‏هايى باشد كه باعث دورى گزيدن مردم مى‏شود مانند جذام و مقصود از آفت، بيمارى‏هاى روانى و درونى.[[41]](#footnote-41)

وى هم‏چنين دايره اين عيوب را به عيوب عقلى گسترش مى‏دهد و مى‏گويد:

مادامى كه در آن آفتى نباشد يعنى آفت بدنى يا عقلى؛ پس جايگاه امامت از نقص در اعضا و عقل، منزه است.[[42]](#footnote-42)

در حالى كه برخى مبرا بودن از عاهه را به خلقت سالم از عيب‏هاى ظاهرى مى‏دانند.[[43]](#footnote-43)

از نظر جمع‏بندى بحث لغوى، مى‏توان گفت «عاهه» از طرفى هم عيوب ظاهرى و هم عيوب باطنى جسمى را شامل مى‏شود و از طرف ديگر، عيوب‏

ص: 74

غيرجسمى را نيز دربر مى‏گيرد. در بررسى چالش‏هاى بعد از شهادت امام صادق (ع) مسأله معيوب بودن عبدالله افطح مطرح شده است. افطح به معناى بزرگى پا و يا پهن بودن سر است. بى‏شك اين عيب ظاهرى، مانع تعلق امر امامت به اوست. شيخ مفيد علاوه بر اين، «عاهه» در عبدالله را مشكل عقيدتى او نيز تفسير مى‏كند:

اهل امامت كه به امامت موسى كاظم (ع) اعتقاد دارند، بر داشتن عيب دينى عبدالله هم كلام هستند؛ زيرا او به انديشه‏هاى مرجئى معتقد بود كه در مورد حضرت على (ع) و عثمان بدگويى مى‏كنند.[[44]](#footnote-44)

در هر حال، منشأ ايجاد چالش در جريان فطحيه و سرايت آن به بدنه جامعه شيعى، امور ديگرى مانند فرزند بزرگ‏تر بودن و وصيت امام صادق (ع) است و وجود عيوب ظاهرى، مانع شبهه‏زدايى از اذهان شيعيان در مقطع حساس جانشينى نشده است.

نمونه يك تعامل درست با چالش فطحيه‏

آن‏چه گذشت، بيان معيارها، آسيب‏شناسى تطبيق و شناخت اين معيارها بود. در ادامه، به گزارشى اشاره مى‏شود كه در كتاب شريف كافى درباره تعامل برخى اصحاب با اين فضاى چالشى و تطبيق و تقديم نصوص شناخت امام بر اساس ضوابط تعليم گرفته از معصومان است.

هشام بن سالم‏[[45]](#footnote-45) مى‏گويد: پس از وفات امام صادق (ع) من و مؤمن الطاق در

ص: 75

مدينه بوديم،. مردم در اطراف عبدالله‏بن‏جعفر به عنوان امام جمع شده بودند. نزد او رفتيم و مردم پيش او بودند؛ زيرا از امام صادق (ع) روايت شنيده بودند: «امامت در فرزند بزرگ است مادامى كه در او عيبى نباشد».

هشام اين تربيت يافته مدرسه امام صادق (ع)، معيارهاى شناخت امام را به عنوان امرى مهم و متداول فراگرفته است. در انديشه او، يا افطح بودن عيب به شمار نمى‏آيد و يا با قطع نظر از آن، به سؤالات فقهى اولويت مى‏دهد. سؤال از مدعى امامت و سنجه قرار دادن علم ظاهرى و ماورايى او، از محكم‏ترين ادله پذيرش امام به شمار مى‏آيد. گرچه به نوعى عبارت «و الناس مجتمعون على عبدالله» به واقعى ندانستن امامت او در نظر هشام اشاره دارد، همين نقطه، فارق ميان خواص و برداشت‏هاى عمومى جامعه به حساب مى‏آيد. اين نگاه، خود را گرفتار موج ايجاد شده به سمت عبدالله نمى‏بيند و حركت بر اساس مؤلفه‏هاى تشخيص جانشين را وظيفه خود مى‏داند.

هشام و مؤمن الطاق در اثر پاسخ‏هاى نارواى عبدالله،[[46]](#footnote-46) در حيرتى بزرگ از اشتباه مردم در تشخيص امام و تطبيق شاخصه‏ها فرو مى‏روند. اين دو از جمله‏

ص: 76

متكلمان اصحاب ائمه به شمار مى‏روند و نص ملاك شناخت امام نزد ايشان است؛[[47]](#footnote-47) پس نمى‏توان اين گرايش را از روى اعتقاد به حساب آورد. به نظر مى‏رسد دغدغه معرفت امام و يا معرفى او به جامعه گرفتار شبهه، ايشان را به اين سؤال كشانده است.[[48]](#footnote-48) پس از اين حيرت، در اتفاقى معجزه گونه، پيرمردى كه به احتمال زياد باب يا خادم‏[[49]](#footnote-49) حضرت بوده، ايشان را به منزل موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) رهنمون مى‏شود:

پس بر حضرت وارد شدم و بى مقدمه به من فرمود: «نه به سوى مرجئه، و نه به سوى قدريه، و نه به سوى زيديه، و نه به سوى معتزله، و نه به سوى خوارج. به سوى من! به سوى من! (بيا)».

در اين عبارت از حديث، ضميمه‏اى معجزه‏گونه براى اثبات اوليه امامت امام ديده مى‏شود كه تكميل حلقه معرفت نيازمند آن است؛ عنصرى كه در عبدالله با دست به دعا برداشتن و ابراز بى‏اطلاعى از نظر مرجئه كاملًا منتفى است. همين سخن ابتدايى معجزگونه، او را به شدت جذب امام مى‏كند و نور هدايت را در قلبش روشن مى‏سازد. او در سؤال از حضرت، دنبال تصريح به جانشين مى‏گردد، ولى امام او را به پيمودن مسير درست براى شناخت امام راهنمايى مى‏فرمايد؛ مسيرى كه بر اساس تعاليم اهل‏بيت (عليهم السلام) به شيعيان منتقل شده و در برهه شناخت جانشين به كار بسته مى‏شود.

ص: 77

هشام به اين نكته پى مى‏برد كه بايد گونه سؤال خود را تغيير دهد. او سريع، به شيوه نادرست خود پى مى‏برد و از وجود ولايت ديگرى بر حضرت سؤال مى‏كند. پاسخ امام مبنى بر نبود ولايت امامى بر آن حضرت، هشام را به يقين مى‏رساند كه ايشان امام بر حق شيعيان است:

گفتم: «پس بعد از او امام ما كيست؟» فرمود: «خدا ان شاء الله تو را به هدايت رهنمون خواهد شد.» گفتم: «آن امام تويى؟» فرمود: «نه، من چنين نمى‏گويم.»[[50]](#footnote-50) هشام مى‏گويد: با خود گفتم راه درست سؤال كردن را نپيمودم. سپس گفتم: «فدايت شوم! بر شما امامى هست؟» فرمود: «نه.»

او پس از يقين به امامت ايشان، و نه براى تشخيص امام بلكه براى روشن شدن مسائلش، سؤالات خويش را طرح مى‏كند:

سپس گفتم: «فدايت شوم! از آنچه از پدرتان مى‏پرسيدم از شما بپرسم؟» فرمود: «بپرس تا خبر داده شوى، و افشا نكن؛ زيرا اگر افشا نمودى، پس سر بريدن (در انتظارت خواهد بود)» پس پرسيدم. او دريايى خشك ناشدنى بود.

آخرين درخواست او از امام، اجازه انتشار خبر امامت ايشان است كه به فهم و برخوردارى از معارف منوط مى‏شود:

فرمود: «هركس از ايشان كه به فهمش اعتماد كردى، اين بشارت را به او بده و از او پيمان حفظ سر بگير؛ زيرا اگر افشا كنند سر بريدن» (در انتظارشان خواهد بود) و با دست به حلقش اشاره فرمود.

هشام مى‏گويد: از نزد او خارج شدم و ابوجعفر را ملاقات كردم، به من گفت: «چه اتفاقى افتاد؟» گفتم: هدايت!

سرانجام اين گفت‏وگوها، هدايت است؛ هدايتى كه به تعطيلى جريان فطحى مى‏انجامد.

ص: 78

هشام مى‏گويد: «عبدالله عده‏اى را در مدينه گمارده بود تا مرا كتك بزنند.»[[51]](#footnote-51)

چند نكته درباره اين حديث:

1. عبارت‏هاى «فخفت أن يكون عيناً من عيون أبى‏جعفر المنصور وذلك أنه كان له بالمدينه جواسيس ينظرون إلى من اتفقت شيعة جعفر (ع) عليه، فيضربون عنقه»، «سل تخبر ولاتذع، فإن أذعت فهو الذبح» و «من آنست منه رشداً فالق إليه فخذ عليه الكتمان، فإن أذاعوا فهو الذبح»، از فضاى خفقان حاكم و تلاش دستگاه خلافت براى قطع ارتباط شيعه با امام خود حكايت مى‏كند.

2. كتمان اين سر، به مراحل اوليه انتشار امر امامت مربوط است و پس از يقين حاصل كردن نخبگان و صاحبان انديشه و رأى اجتماعى كه توانايى استدلال و احتجاج دارند و سؤالات تخصصى تشخيص امام را مى‏دانند، مردم فوج فوج به محضر ايشان شرفياب مى‏شوند.[[52]](#footnote-52)

نكته پايانى آن‏كه فطحيه، خود جريانى ساده و بر اساس سوء برداشت از مؤلفه‏هاى شناخت امام بود و پايان خوشى را براى خود رقم زدند. اما شبهات ايشان در ادامه دست‏اويز گروه ديگرى شد؛ چنان‏كه صدوق، اسماعيليان را استمرار راه فطحيه مى‏شمرد.[[53]](#footnote-53)

چالش‏هاى ايجاد شده در اين دوره، مقدمه تكاملى در مسأله شناخت جانشين شد. تلاش امام صادق (ع) و بردبارى امام كاظم (ع) و اصحاب ايشان در اين دوره، فصل جديدى در فهم شيعه ايجاد كرد. از جمع‏بندى روايات، مى‏توان اين‏گونه‏

ص: 79

نتيجه گرفت كه دسته‏بندى روايات، از وجود برخى مؤلفه‏هاى اصلى در كنار مؤلفه‏هاى معين در شناخت امام نشان دارد. وصيت، علم و ودايع امامت، از جمله شاخصه‏هاى اصلى به شمار مى‏آيند. در حالى كه شرايطى هم‏چون فرزند بزرگ‏تر بودن، پاسخ به مسائل فقهى، مكارم اخلاق و حسن شهرت، از جمله شاخصه‏هاى فرعى و معين هستند كه قوت قلب و اطمينان را به همراه دارند.

3. راههاى اثبات و ابزار جانشين‏

ابراز جانشين امام، بر پايه معيارهاى پيش‏گفته انجام مى‏شود، اما گونه و تأكيد بر برخى روش‏ها در دوره‏هاى خاص، تابع وضعيت حاكم است. مطالعه روايات نشان مى‏دهد دو راه اصلى براى ابراز و اثبات جانشين در ميان اهل‏بيت متداول بوده است: يكى تطبيق معيارهاى جانشين بر امام بعد و ديگرى تسميه و تصريح به اسم امام جانشين.

نصوص خاص بر امامت امام كاظم (ع) در منابع متعددى آورده شده است: كلينى در كافى، خزاز در كفايه‏الاثر، مفيد در ارشاد، صدوق در كمال‏الدين، نعمانى در غيبت، طبرسى در اعلام‏الورى و مجلسى در بحارالانوار، از جمله بزرگانى هستند كه باب خاصى را در نص بر امامت ايشان قرار داده‏اند.

در ادامه، درصدد استقصا و ايراد همه روايات نيستيم، اما محورهايى از جمله چالش‏هاى مورد توجه امام را ملاك آوردن روايات قرار مى‏دهيم.

3- 1. تطبيق معيارهاى جانشينى‏

همان‏گونه كه گذشت، سه ملاك وصيت، علم و ودايع، مهم‏ترين معيارهاى شناخت جانشين به شمار مى‏آيند. تطبيق آيات قرآنى دال بر امامت اهل‏بيت: بر امام بعد، تأكيد بر وجود ودايع به ويژه سلاح پيامبر (ص) نزد او و تشبيه صفات و كنيه امام، از جمله شيوه‏هاى تطبيق معيارهاى جانشين به شمار مى‏آيند. گرچه اين‏

ص: 80

روش نسبت به روش تسميه و تصريح، روايات كمترى دارد، حاوى نكات ارزش‏مندى است كه توجه به آن ضرورى به نظر مى‏رسد. ابوعلى ارجانى مى‏گويد:

در سالى كه ابوالحسن (ع) بازداشت شدند از عبدالرحمان بن حجاج پرسيدم: «اين مرد در دست اين ظالم افتاده و سرنوشتش معلوم نيست. آيا در مورد فرزندانش چيزى به تو رسيده؟» گفت: «گمان نمى‏كردم كسى درباره اين مسأله از من سؤال كند. بر امام صادق (ع) در منزلش وارد شدم و حضرت در فلان اتاق در محل نمازش دعا مى‏كردند و موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) سمت راست ايشان دعايش را آمين مى‏گفتند. به ايشان گفتم:" فدايت شوم! از ارادتم و خدمت‏گزارى به شما آگاهيد، چه كسى پس از شما ولى مردم است؟" فرمود:" موسى زره [پيامبر] را پوشيده و به قامتش استوار افتاده." گفتم: پس از اين جمله به چيزى نياز ندارم.»[[54]](#footnote-54)

توجه به نكاتى ضرورى به نظر مى‏رسد. از طرفى سؤال فقط از فرزندان آن حضرت است و اصل عدم اجتماع امر امامت در دو برادر پس از حسنين (ع) امرى مسلم به شمار مى‏آيد. و از طرف ديگر، عبدالرحمان بر اساس تعليمى كه از اهل‏بيت فرا گرفته، او را به داستان خود با امام صادق (ع) ارجاع مى‏دهد تا نشان دهد قطعاً امام، تنصيص بر امام بعد را فراموش نخواهد كرد. جمله امام نيز پر نكته است. ايشان فقط مى‏فرمايند: «زره پيامبر بر اندام موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) متناسب است.» عبدالرحمان نيز همين جمله را در تنصيص بر امامت ايشان كافى مى‏داند؛ زيرا از تعليمات امامان معصوم فراگرفته كه ودايع امامت نزد هركس تثبيت شود، او امام خواهد بود.

تعليم امام براى تطبيق صفات و ويژگى‏ها در روايت صفوان جمال به روشنى ديده مى‏شود. وى مى‏گويد:

از امام صادق (ع) درباره امام سؤال كردم، فرمود: «امام به كار بيهوده مشغول‏

ص: 81

نمى‏شود و بازى نمى‏كند.» ابوالحسن موسى وارد شد و او صغير بود و همراهش بزغاله مكى بود كه به او مى‏گفت: «براى خدايت سجده كن!» پس امام صادق (ع) او را گرفتند و به سينه چسباندند و فرمودند: «پدر و مادرم فداى كسى كه به كار بيهوده مشغول نمى‏شود و بازى نمى‏كند.»[[55]](#footnote-55)

تطبيق آشكار يكى از ويژگى‏هاى مهم امام بر حضرت كاظم (ع) در خردسالى- كه البته با رفتار معجزه‏گونه ايشان در امر حيوان بر سجده همراه بود- به معناى معرفى آن حضرت به عنوان جانشين است.[[56]](#footnote-56) به نظر مى‏رسد در ميان همه دوره‏هاى امامت، در اين دوره تأكيد بر تطبيق معيارهاى جانشين پررنگ‏تر است.

3- 2. تسميه و تصريح به اسم‏

افزون بر چهارده روايت در كتاب كافى، 46 روايت در بحارالانوار، دوازده روايت در ارشاد و چهارده روايت در اعلام‏الورى به تصريح به اسم آن حضرت و تنصيص امام صادق (ع) بر امامت امام كاظم (ع) دلالت دارد. جمع‏بندى اين روايات، نشان مى‏دهد كه نوعى توجه دقيق به چالش‏هاى پيش رو و يا چالش‏هاى جارى وجود داشته است. بحث مهدويت، مهم‏ترين نكته‏اى است كه توجه به آن ملاحظه مى‏شود و اشاره‏اى نيز به بحث اسماعيل،[[57]](#footnote-57) عبدالله‏[[58]](#footnote-58) و غائله ابوجعفر منصور[[59]](#footnote-59) وجود دارد.

به تصريح شيخ مفيد، شيوخ اصحاب امام صادق (ع)، و خواص و نزديكان و فقيهان صالح و ثقه ايشان، نص بر امامت حضرت كاظم (ع) را نقل كرده‏اند؛ كه از

ص: 82

جمله مفضل بن عمر جعفى، معاذ بن كثير، عبدالرحمان بن حجاج، فيض بن مختار، يعقوب سراج، سليمان بن خالد و صفوان جمال. از ميان برادران آن حضرت، اسحاق و على نيز نص بر امامت ايشان را نقل كردند.[[60]](#footnote-60)

به دو نمونه كه علاوه بر تصريح بر اسم ايشان، به فضاى چالشى اشاره دارد، توجه فرماييد. ابراهيم كرخى مى‏گويد:

بر امام صادق (ع) وارد شدم، پس نشسته بودم كه ابوالحسن موسى كه نوجوانى بود، وارد شدند. در مقابل او ايستادم و بوسيدمش و نشستم. امام صادق (ع) به من فرمود: «اى ابراهيم! آگاه باش او امام تو پس از من است. بدان كه گروه‏هايى در قبول امامت او هلاك مى‏شوند و گروه‏هاى ديگرى سعادتمند. پس خدا قاتل او را لعن كند و عذابش را دو چندان نمايد. همانا خدا بهترين اهل زمين را از صلب او خارج مى‏كند كه هم نام جدش و وارث علم و احكام او، و معدن امامت و سرسلسله حكمت است. او را ستمگرى از بنى فلان از روى حسد بعد از ديدن عجايبى از او به شهادت مى‏رساند. اما خدا امرش را اگرچه مشركان خوش نداشته باشند، به انجام رسانده است. خدا از صلب او بقيه دوازده امام هدايت‏گر را خارج خواهد كرد؛ همانان كه خداوند كرامتش را مخصوص ايشان گردانده و در عرش برينش جاى داده. منتظر دوازدهمين از ايشان، مانند كسى است كه با شمشير برهنه از پيامبر (ص) خدا دفاع كرده است.» مردى از بنى‏اميه وارد شد، پس امام كلامش را قطع كرد. يازده بار به قصد شنيدن تمام كلام ايشان خدمت حضرت رسيدم ولى نتوانستم، پس از دو سال خدمت ايشان رسيدم و ....[[61]](#footnote-61)

ص: 83

وجود فضاى تقيه و كتمان براى حفظ جان امام و شيعيان در هر دو دوره اموى و عباسى جاى ترديد ندارد. رفت و آمد چندباره ابراهيم براى شنيدن جمله‏اى در تكميل كلام قبلى امام، همين نكته را ثابت مى‏كند. از طرف ديگر، اطمينان خاطر راوى و شادمانى از نص بر امام بعد، حساسيت اصحاب در اين مسأله را مى‏رساند.[[62]](#footnote-62) منصور بن حازم به امام صادق (ع) عرض كرد:

پدر و مادرم فدايت شوند! جان‏ها صبحگاهان و ابتداى شب گرفته مى‏شوند، پس اگر (براى شما) چنين اتفاقى افتاد، چه كسى (جانشين شما خواهد بود)؟ امام صادق (ع) فرمود: «اگر چنين شد پس او امام شماست.» و با دست- آن‏گونه كه به خاطر دارم- به شانه راست ابوالحسن (ع) زد و او در آن روز قامتش پنج وجب بود و عبدالله بن جعفر در كنار ما نشسته بود.[[63]](#footnote-63)

تأكيد امام بر وصايت حضرت كاظم (ع) با وجود آن‏كه عبدالله در جمع ياران ايشان نشسته بود، و توجه خاص راوى به حضور او، از ملاك بودن نص نزد اصحاب ائمه حكايت مى‏كند. گرچه احتمال مى‏رود نقل اين گزارش توسط منصور بن حازم به قرينه عبارت «و عبدالله بن جعفر جالس معنا» به بعد از شهادت حضرت صادق (ع) و جريان فطحيه مربوط باشد، اين تحليل پسينى، نشان مى‏دهد اصحاب به اين نكته توجه داشته‏اند كه نص امام، بر معيارى هم‏چون سن مقدم است.

ص: 84

4. اسيب شناسى شناخت راه‏هاى ابزار و اثبات جانشين‏

بر اساس آن‏چه گذشت، اين نكته به ذهن مى‏رسد كه مسأله به حدى روشن است كه جاى هيچ شكى در اذهان جامعه باقى نمى‏ماند. اما توجه به اين مسأله ضرورى است كه تطبيق معيارها و تسميه و تصريح، از جانب امام پيشين صورت مى‏گيرد و پس از شهادت امام و فتره معرفت امام بعد- كه همان فضاى چالش است- قواعد خاصى حاكم مى‏شود. بررسى دو مطلب در اين ميان، اهميت زيادى دارد: يكى آن‏كه آيا امام جانشين، وظيفه خود معرفى دارد يا خير؟ تلقى خواص و عموم مردم از اين خود معرفى چيست؟ شخصيت‏هاى تأثيرگذارى كه نصوص امام پيشين را شنيده‏اند چه مسئوليتى دارند؟ وظيفه عموم مردم در اين دوره چيست؟

در ادامه، به دو بحث باورهاى عمومى و خواص از خود معرفى امام و شخصيت‏هاى تأثيرگذار در دوره فترت مى‏پردازيم.

4- 1. باورهاى عمومى و خواص از خود معرفى امام‏

گستره بحث معرفت امام، به مثابه گستره معرفت خداوند است. شناخت امام و ابزار آن نزد خواص و عوام، در دريافت و تطبيق مؤلفه‏هاى شناخت امام تأثير به‏سزايى دارد. هم‏چنين به هم‏سويى حلقه‏هاى معرفت خدا، پيامبر و حجت، در روايات متعددى تأكيد و توجه شده است. مرحوم كلينى، در ابواب انتهايى كتاب التوحيد باب «البيان و التعريف و لزوم الحجه»، باب «اختلاف الحجة على عباده»، باب «حجج الله على خلقه» و باب «الهداية أنها من الله عزوجل»[[64]](#footnote-64) به اين بحث پرداخته است.

ص: 85

در مجموعه روايات سه باب اول از توقف احتجاج الهى در قيامت، به مقدارى از علم و معرفت است كه به ايشان داده شده‏[[65]](#footnote-65) و معرفت در اين روايات فعل و صنع خدا معرفى گرديده و از حيطه آدميان خارج شمرده شده است.[[66]](#footnote-66) نيز انسان‏ها ابزار كسب معرفت را در اختيار ندارند،[[67]](#footnote-67) اما پذيرش پاسخ روشن بندگان، در قبال موهبت معرفت به ايشان است.[[68]](#footnote-68) در باب اخير، هدايت الهى كه نتيجه است امرى درك ناشدنى براى مخالفان اهل‏بيت شمرده شده و در پاسخ اين سؤال كه آيا مردم را به امر امامت دعوت كنيم، به بى‏اثر و ثمر بودن اين تلاش‏ها به جهت فقدان زمينه‏هاى پذيرش تأكيد شده است.[[69]](#footnote-69)

روايت سوم اين باب را براى نمونه مى‏آوريم: عقبة بن خالد اسدى مى‏گويد:

از امام صادق (ع) شنيدم كه فرمود: «امر امامت خود را به خدا واگذاريد نه به مردم؛ زيرا آن‏چه از آن خداست، پس براى خداست و آن‏چه از آن مردم است، خدا در آن دخالت نمى‏كند. با مردم درباره دين خود دشمنى نورزيد؛ زيرا دشمنى، قلب را بيمار مى‏سازد. خداوند به پيامبرش (ص) مى‏فرمايد:" در حقيقت، تو هر كس را دوست دارى نمى‏توانى راهنمايى كنى، ولى خداست كه هر كس را بخواهد راهنمايى مى‏كند." و مى‏فرمايد:" پس آيا تو مردم را ناگزير مى‏كنى كه به ايمان بگروند؟" مردم را رها كنيد! همانا مردم [عقيده خود در امامت را] از مردم گرفته‏اند و شما از رسول خدا (ص) گرفته‏ايد. از

ص: 86

پدرم شنيدم كه فرمود:" هرگاه خداى عزوجل براى بنده‏اى مقرر فرمايد كه در ولايت ما داخل شود، او سريع‏تر از پرنده‏اى كه به لانه‏اش مى‏رسد در اين امر داخل مى‏شود.»[[70]](#footnote-70)

جمله «ذروا الناس فإن الناس أخذوا عن الناس وإنكم أخذتم عن رسول الله»، وجود تئورى‏هاى متعدد در باب امامت را نشان مى‏دهد. ناگفته پيداست كه تئورى‏هاى انسان نوشته امامت كه بر لزوم يا جواز انتخاب امام توسط مردم استوار است، نمى‏تواند با خط شيعى امامت كه بر نص تأكيد فراوان دارد، مفاهمه برقرار كند و گفت‏وگو با اين جماعت ثمره‏اى نخواهد داشت. تكيه بر و جود سلاح در مناظرات با علويان نيز مى‏تواند نشان از تأثرات اين عده از فضاى آن روز جامعه داشته باشد.

اين نكته قطعى است كه علم و عصمت نيز در فضاى عمومى جامعه آن روز در نزد غير شيعيان، مفهوم واقعى خود را نيافته بود و برخى تعبيرات مانند «علماى ابرار»، تعابير كنايى از اين مفاهيم بلند است.[[71]](#footnote-71) پس تحذير عموم از مناظره و گفت‏وگو با ايشان، به اين معناست كه آن‏ها نمى‏توانند اصول امام را درك كنند و نتيجه‏اى جز انكار و تمسخر براى امام و يارانش در پى ندارد؛ در حالى كه عناصر برجسته‏اى براى ورود به اين عرصه تربيت و تشويق شده‏اند.[[72]](#footnote-72)

در دو كتاب بصائرالدرجات و محاسن نيز همين خط پى‏گيرى شده است. معرفت به عنوان موهبتى الهى نام برده شده كه به انسان‏هاى داراى ظرفيت عنايت مى‏شود، و تصريح شده كه سرچشمه‏هاى حكمت، در معرفت امام جست‏وجو مى‏شود. براى‏

ص: 87

نمونه، به دو روايت از اين كتاب‏ها اكتفا مى‏كنيم: ابوعبيده حذاء مى‏گويد:

در زمان وفات ابوجعفر مانند گوسفندى كه چوپان ندارد، سرگردان بوديم. پس سالم بن ابوحفصه را ملاقات كرديم. گفت: «اى ابوعبيده امام تو كيست؟» گفتم: «امامان من از خاندان محمد (ص).» گفت:» هلاك شدى و [پيروانت را] هلاك كردى! مگر با من نبودى كه از ابوجعفر شنيديم كه فرمود:" كسى كه بميرد و بر او امامى نباشد به مرگ جاهلى مرده است." آيا نمى‏دانى كه او فرزندش جعفر را امام امت قرار داده است.» گفتم: «بله به جان خودم خدا معرفت [به او را] روزى‏ام ساخته است.» ابوعبيده گفت: «هنگامى كه ابوعبدالله را ملاقات كردم گفتم:" سالم بن ابى‏حفصه به من اين‏گونه گفت." به من فرمود:" اى ابوعبيده! مگر نمى‏دانى هيچ‏كس از ما نمى‏ميرد مگر آن‏كه كسى را جانشين خود مى‏كند كه كارهاى او را انجام دهد و از سيره او پيروى كند و به آن‏چه او دعوت مى‏كرده، فرا خواند. اى ابوعبيده! هنگامى كه قائم آل محمد قيام نمايد بر اساس حكم آل داوود قضاوت مى‏كند، و سليمان از مردم بينه نمى‏خواست".»[[73]](#footnote-73)

تصريح روايت بر آن است كه اعتقاد حتماً بايد به امام خاص و معين باشد نه هر كس از خاندان پيامبر (ص) كه شايسته اين مقام است. در رفتار اوليه عباسيان، اين اجمال وجود داشت اما در همين دوره كه دعوت مخفى عباسى به شمار مى‏آيد، امام صادق (ع) اين مسأله را به ابوعبيده گوشزد مى‏فرمايد كه امام پيشين حتماً شخص معينى را به جامعه معرفى كند. نكته جالب ديگر در اين روايت، كاربست اصطلاح" معرفت" با معناى خاص آن در منظومه امام‏شناسى است. به قرينه دو گزارش ديگر كشى،[[74]](#footnote-74) منظور از معرفت، معرفت ويژه به اهل‏بيت و امامان‏

ص: 88

معصوم است، چه آن‏كه نظر او مبنى بر ائمه بودن آل محمد نفى مى‏گردد و منزلت امامت، عظيم‏تر از قلمداد سالم و ساير مردم نسبت به امر امامت معرفى مى‏شود. اين جايگاه به اندازه‏اى بلند است كه ترجمان اعطاى حكمت و خير فراوان معرفى شده است. ابوبصير مى‏گويد:

از امام صادق (ع) در باره آيه‏ (وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً) پرسيدم. فرمود: «مقصود [از حكمت در اين آيه‏] اطاعت خدا و معرفت امام است.»[[75]](#footnote-75)

دقت در مقارنت حكمت و اطاعت خداوند و معرفت امام در اين روايت، همراهى انديشه‏ورزى و تعبد در اين بحث را روشن مى‏سازد.

خود معرفى امام اگرچه راهى سهل‏الوصول در انديشه عمومى تصور مى‏شود، اين وظيفه به عهده امام پيشين گذاشته شده است. امامت امانتى الهى به‏شمار مى‏آيد كه به حكم آيه شريفه‏ (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى‏ أَهْلِها)[[76]](#footnote-76) بايد به دست صاحب بعدى آن سپرده شود، همو كه خداوند به وصايتش امر فرموده است.[[77]](#footnote-77) اسماعيل بن عمار در روايتى اين وظيفه الهى را از امام كاظم (ع) سؤال مى‏كند:

آيا امام قبل از اين‏كه از دنيا برود خداوند وصيت (به جانشينى) و عهد را بر او فرض نموده است؟ (ايشان) فرمود: «بله.»[[78]](#footnote-78)

نكته جالب آن‏كه خواص، وظيفه شناخت را بر عهده خويش مى‏دانستند. نمونه بارز اين مدعا در سؤالات هشام بن سالم است كه وظيفه خود را سؤال دقيق و درست مى‏داند. عبارت «لم أصب طريق المسأله» كه در روايت كشى آمده،

ص: 89

نشانه همين نكته است كه او بايد به گونه‏اى سؤال كند كه از جواب‏هاى امام، به يقين و معرفت به امام برسد و گرنه وظيفه امام، معرفى مستقيم خود به جامعه نيست. توجه به تبويب كتاب‏هاى منابع شناخت امام نيز رابطه صعودى امت و امام را ترسيم مى‏كند.

كلينى كتاب الحجه خود را با «باب الاضطرار الى الحجه» شروع مى‏كند كه نياز بشر به امام و در نتيجه تلاش براى حل اين نياز با شناخت حجت را در مقابل خواهان معرفت و هدايت مى‏گذارد.

شيخ طوسى در احوال برخى واقفيان، حديثى از امام رضا (ع) مى‏آورد كه به روشنى به اين مطلب اشاره دارد. يكى از اصحاب امام رضا (ع) مى‏گويد:

نزد آن حضرت بودم كه على بن ابى‏حمزه و ابن‏سراج و ابن‏مكارى وارد شدند. ابوحمزه گفت: «پدرت چه شد؟» فرمود: «از دنيا رفت.» گفت: «با مرگ از دنيا رفت؟» فرمود: «بله.» گفت: «چه كسى را جانشين خود كرد؟» فرمود: «مرا.» گفت: «پس شما امام مفترض‏الطاعه از جانب خدا هستيد؟» فرمود: «بله.» ابن‏سراج و ابن‏مكارى گفتند: «به خدا قسم شما را از طرف خود بر اين منصب گماشته است!» فرمود: «واى بر تو! تو بر چه توان دارى؟ آيا مى‏خواهى به بغداد بيايم و به هارون بگويم كه من امامى هستم كه اطاعتم واجب است؟ نه به خدا سوگند چنين وظيفه‏اى ندارم! اما هنگامى كه از اختلافات شما و چنددستگى‏تان به من خبر رسيده بود، به شما گفتم تا اسرار شما به دست دشمنتان نيفتد.»[[79]](#footnote-79)

امام بر طبق اين روايت، تصريح مى‏كنند وظيفه‏اى براى خودمعرفى ندارند و تعابيرى همچون «ان شاء الله أن يهديك هداك» كه در روايت هشام گذشت، نيز همين معنا را دست‏كم براى دوره چالشى فترت مى‏رساند. البته وضعيت خاصى‏

ص: 90

مثل انحراف واقفيه، اقتضاى اعلام به برخى سران- هم‏چنان‏كه در روايت آمد- دارد. واضح است كه فتنه واقفيه، پردامنه‏تر از جريان‏هاى ابتداى امامت امام كاظم (ع) مانند فطحيه است و تاكتيك ائمه نيز متناسب با همان اجرا مى‏شود.

آن‏چه به روشنى مى‏توان نتيجه گرفت آن‏كه:

اولًا امام جانشين، وظيفه خودمعرفى ندارد و اين مهم بر عهده امام پيشين است.

ثانياً معرفت امام با بحث معرفت‏هاى پيشين- مثل معرفت در عالم ذر- ارتباط محكمى دارد،[[80]](#footnote-80) و به همين جهت، از تلاش براى ايصال آن به منكران نهى شده است.

ثالثاً دوره فترت را مى‏توان دوره فحص شمرد كه قواعدى خاصى بر آن حاكم است.

4- 2. شخصيت‏هاى تأثيرگذار در شناخت جانشين‏

نقش خواص در هر جامعه و در بستر چالش‏ها و فتنه‏ها، مهم و تعيين‏كننده است. بى‏شك چالش بزرگ فطحيه در دوره مورد مطالعه، با نقش پررنگ و فعال تعدادى از خواص، در هم پيچيده شد. در ادامه، ضمن مطالعه شخصيت اين عناصر تأثيرگذار، به نقش ايشان در ابراز و اثبات جانشينى امام كاظم (ع) مى‏پردازيم.

اهميت حضور خواص‏

مطالعه دوره تاريخى مورد بحث، حضور پر رنگ تعدادى از اصحاب را نشان‏

ص: 91

مى‏دهد كه در معرفى چالش‏ها و مبارزه با آن‏ها و حتى زمينه‏هاى آن، نقش مؤثرى ايفا كرده‏اند. در اين فصل، به مطالعه شخصيت ايشان و تأثير آن‏ها در چالش‏هاى اين دوره تاريخى مى‏پردازيم.

متكلمان هم‏چون هشام‏بن‏سالم، ضمن درك مسير اصلى موضوع امامت، ويژگى ديگرى نيز دارند و آن هم روحيه پرسش‏گرى و رصد مبانى است كه همراه با نقد و سؤال، از برخى شاخصه‏ها و روايات وارد شده از اهل بيت است.

جريان مهم ديگر نيز ضمن اعتقاد به حقيقت مسأله امامت و دريافت بخشى از معارف و كرامات، با مشكل تحليل و بيش از آن ناتوانى در كتمان اسرار و تسريع در افشا- البته با نيت انتشار فضايل و معارف- روبه‏رو هستند. در مطالعه گزارش‏هاى اين گروه، توجه به اين نكته ضرورى است كه امامان معصوم ايشان را واجد شرايط اوليه دريافت چنين معارفى دانسته‏اند.

جريان عمومى مورد تأييد در مقابل اين دو جريان، گويا دغدغه فحص و سؤال از امام بعد را ندارد، نه به آن جهت كه اين مسأله داراى اهميت فوق‏العاده‏اى نيست، بلكه از اين حيث كه اين جريان را متصل و تغييرناپذير مى‏دانند و هدايت الهى را به هر روى، شامل حال مؤمنان به شمار مى‏آورند. از منظر اين جريان، دوران پس از شهادت امام معصوم دوره حيرت دانسته نمى‏شود و هدايت الهى را بالاخره شامل حال مؤمنان مى‏دانند. جريان عمومى مورد تأييد كه بزرگ‏ترين شاخصه آن فقه‏مدارى است، در مدار سؤال از جانشين امام وارد نمى‏گردند و گزارشى از حساسيت‏هاى دو جريان قبل از ايشان ديده نمى‏شود. آموزش امام معصوم نيز براى اين دوره‏هاى خاص، اعتقاد به امام تعيين شده از جانب امام قبل است.

با ملاحظه اين نكته مهم، مطالعه دوره مورد بحث نشان مى‏دهد كه هشام بن سالم، فيض بن مختار، مفضل بن عمر، يزيد بن سليط، ابراهيم كوفى، داوود بن كثير، منصور بن حازم، سليمان بن خالد، يونس بن ظبيان، عيسى بن عبيد العلوى،

ص: 92

و معاذ بن كثير، در اين برهه نقش مؤثرى ايفا كرده‏اند. انتقال تراث خاص امامت آن حضرت، حداقل نقشى است كه براى ايشان متصور است. در حالى كه شخصيت برخى از ايشان مانند فيض، مفضل و هشام به عنوان هدايت‏گر عمومى جامعه شيعى، از اهميت بيشترى برخوردار است.

علاوه بر نقش سرنوشت‏ساز هشام، فيض نخستين كسى است كه نص بر امام كاظم (ع) را در پنج سالگى ايشان از حضرت صادق (ع) شنيده است. كشى در گزارشى از گفت‏وگوى وى با امام در مورد قبول زمين از حاكم و اعتراض اسماعيل و تعجب و سؤال او از جانشين حضرت را اين گونه حكايت مى‏كند:

جعلت فداك فقد كنا لانشك أن الرحال ستحط اليه من بعدك، وقد قلت فيه ما قلت، فان كان ما نخاف وأسأل الله العافية فإلى مَن؟

در اين گزارش، مخفى بودن امر امامت، همراه با مخفى بودن خود ايشان، موضوع حكمت بر زبان امام معصوم از دوران طفوليت مشاهده مى‏شود. امام صادق (ع) يكايك نشانه‏هاى امامت از جمله ودايع، تكفل امور شخصى امام و ... را بر حضرت كاظم (ع) تطبيق مى‏دهند و هنگامى كه با سؤال «زدنى» فيض روبه‏رو مى‏شود، تصريح بر امامت ايشان مى‏كند.

هو صاحبك الذى سألت عنه فأقرله بحقه، فقمت حتى قبلت رأسه ودعوت الله له.[[81]](#footnote-81)

صفار قمى در بصائر، داستان او با يونس بن ظبيان را اين چنين آورده است:

امام صادق (ع) فرمود: «هنوز در انتشار امر امامت او (موسى بن جعفر (عليهما السلام)) اذن (الهى) صادر نشده.»[[82]](#footnote-82) گفتم: «فدايت شوم! آيا كسى را از اين امر آگاه‏

ص: 93

سازم؟» فرمود: «بله، خانواده و فرزندان و همراهانت را.» خانواده و فرزندانم همراهم بودند و يونس بن ظبيان از هم‏سفرانم بود. هنگامى كه ايشان را از امامت موسى بن جعفر آگاه ساختم، خداى را بر اين نعمت شكر گفتند ولى يونس گفت: «نه به خدا سوگند (باور نمى‏كنم) تا از ابوعبدالله بشنوم.» در او عجله‏اى بود كه وى را از حد اعتدال خارج مى‏نمود. به دنبال او رفتم و هنگامى كه به در رسيديم، قبل از هر سخنى شنيدم كه امام صادق (ع) مى‏فرمود: «اى يونس! مطلب همان‏گونه است كه فيض به تو گفته، آن را بگير!» او گفت: «همين‏گونه خواهم كرد.»[[83]](#footnote-83)

همان‏گونه كه ملاحظه مى‏شود، فيض يكى از امينان امامت حضرت معرفى مى‏شود، در حالى كه يونس فقط شنيدن نص از شخص امام را- شايد به جهت اهميت زياد مسأله- ملاك و معيار مى‏داند.

نقش اساسى فيض، زدودن شبهه رحلت نيافتن اسماعيل است. فيض را مى‏توان جست‏وجوگر حقيقت معرفى كرد كه ترديد با دو عامل از او رخت برمى‏بندد: يكى استناد به امام و ديگرى مجرا و راهى كه امام معرفى فرموده است.[[84]](#footnote-84) او با اين ويژگى برجسته، ضمن يقين به رحلت اسماعيل و اقرار به آن، مسئوليت ترويج و تبليغ عالمانه اين مطلب در ميان شيعيان را بر عهده مى‏گيرد.

حضور پررنگ مفضل نيز به جهت اقرار به وفات اسماعيل است. علت واكنش‏هاى تند امام صادق (ع) به او در اين موضوع به روند تثبيت تدريجى امامت موسى‏بن جعفر (عليهما السلام) و پيش‏گيرى از بروز شبهه در شخصيت برجسته‏اى مانند مفضل برمى‏گردد كه بهره‏مند از معارف و داراى مكانت خاص اجتماعى در كوفه است. با همه جلالت جناب مفضل و ارادت او به امام، احتمال بروز

ص: 94

انديشه‏هاى متمايل به غلو در او منتفى نيست و امام صادق (ع) نمى‏خواستند بزرگان شيعه به جهت درك مراتب و فضايل جناب اسماعيل، با امامت امام كاظم (ع) مخالفت كنند.

بنا به گزارش مرحوم كشى در روايت 502 همين دورانديشى، سبب مى‏شود تا مؤمن الطاق، مفضل بن عمر و ابوبصير، پس از هشام با حضرت ملاقات نمايند و امامت ايشان براى اين عده نيز تثبيت و قطعى گردد. ثمره اين ملاقات‏ها «لقينا الناس افواجاً» مى‏شود و هدايت عمومى شيعيان به امامت امام كاظم (ع) را در پى دارد. نكته آخر آن‏كه شخصيت‏هاى تأثيرگذار در اين مرحله كوفى هستند و از دو جريان فقه‏مدار- مثل فضيل و ابوبصير- و جريان كلامى مانند هشام و مفضل تشكيل شده‏اند. دقت در اين تركيب، نكاتى در بر دارد؛ از جمله، استدلال و مقبوليت كه از امتيازات دو جريان فوق است و در كنار هم، معرفى امام به جامعه را پى‏ريزى مى‏كند. ديگر آن‏كه احساس نياز بيش‏ترى به معرفى و شناخت امام در ميان ايشان وجود دارد، و فضايى مانند مدينه علاوه بر كناره‏گيرى از اهل بيت، حساسيت مذكور را ندارد.

نتيجه‏

وصيت، علم و ودايع معيارهاى جانشينى در همه دوره‏هاى امامت شيعه به شمار مى‏روند. فطحيه به عنوان چالش اصلى در ميان معتقدان به امامت امام صادق (ع)، در اثر عواملى همچون پيش‏زمينه‏هاى بيرونى و گرفتارى در فضاى شبهه و ناآگاهى از چگونگى برون‏رفت از آن، پديدار گشت. مطالعه معيارها و آگاهى از چگونگى تطبيق آن، دو مسأله مهم شايسته بحث در اين دوره به شمار مى‏رود. هر چند نص آشكارترين معيار است، بر اثر فضاى حاكم بر هر دوره، در معرض تقيه قرار دارد. برخوردارى از علم گذشته و آينده و ودايع، فضاى چالشى ايجاد شده توسط مدعيان را خنثا مى‏كند و حيطه و گستره ولايت امام را نشان مى‏دهد.

ص: 95

سطح برداشت از شاخصه‏هاى شناخت جانشين متفاوت است، اما خلط در تشخيص راه‏هاى ابراز جانشين و باور عمومى نسبت به آن، نشان مى‏دهد شناخت و پيروى از عناصر تأثيرگذار در مسأله جانشينى ضرورى است. تعاليم خاص اهل‏بيت براى اين مقطع مهم، در هر قالب معرفى گرديده و تسميه به اسم و نيز تطبيق يك يا چند مؤلفه بر امام بعد، به شيعيان منتقل شده است. در دوره چالش مورد مطالعه، اهميت جايگاه خواص و گونه نقش‏آفرينى ايشان و نيز الگوى ترسيمى از جانب امام صادق (ع)، ضمن روشنى‏بخشى به فضاى شبهه، الگوى درست رفتارى دوره فترت را ارائه مى‏دهد.

منابع‏

1. ابن خلدون، عبدالرحمان (م 808 ه-)، مقدمه ابن خلدون، بيروت: دارالفكر، چاپ اول، 1424.

2. ابن غضايرى، حسين بن عبيدالله، كتاب الضعفاء معروف به رجال ابن غضائرى، قم: اسماعيليان، 1364 ق.

3. ابوعلى حائرى، محمدبن اسماعيل مازندرانى (م 1216 ه-)، منتهى‏المقال، قم: آل‏البيت (عليهم السلام)، چاپ اول، 1416 ق.

4. احسانى‏فر، محمد، اسباب اختلاف الحديث، قم: دارالحديث، 1427 ق.

5. اصفهانى، ابونعيم (م 430 ه-)، الامامة و الرد على الرافضه، تحقيق: على بن محمد بن ناصر الفقيهى، مدينه: مكتبه‏العلوم و الحكم، 1404 ق.

6. برقى، أحمد بن محمد بن خالد (م 247 ه-)، المحاسن، تصحيح و تعليق سيدجلال‏الدين حسينى، تهران: دارالكتب الإسلاميه، 1370 ق.

7. تسترى، محمدتقى، قاموس‏الرجال، قم: جامعه مدرسين، چاپ سوم، 1425 ق.

ص: 96

8. حلى، حسن بن يوسف (648- 726 ه-)، خلاصه‏الأقوال، قم: دارالذخائر، 1411 ق.

9. خاقانى، على (م 1334 ه-)، رجال‏الخاقانى، نجف: مطبعه الآداب، چاپ اول، 1388 ق.

10. رضى، محمد بن حسن موسوى (م 406 ه-)، نهج‏البلاغه، ترجمه على دشتى، قم: ارم، چاپ اول، 1382 ش.

11. شهرستانى، محمدبن عبدالكريم (م 548 ه-)، الملل و النحل، تحقيق محمد سيد گيلانى، بيروت: دارالمعرفه، بى تا.

12. صدوق، على بن بابويه (م 329 ه-)، الامامه و التبصره، قم: مدرسة الإمام المهدى (ع)، چاپ اول، 1404 ق.

13. صدوق، محمدبن على بن بابويه (م 381 ه-)، التوحيد، تحقيق سيدهاشم حسينى، قم: جامعه مدرسين، چاپ اول، 1398 ق.

14.-، كمال‏الدين و اتمام النعمه، تحقيق على‏اكبر غفارى، قم: مؤسسه نشر اسلامى، 1405 ق.

15. صفار، محمد بن حسن (م 290 ه-)، بصائرالدرجات، تحقيق ميرزاحسن كوچه باغى، تهران: اعلمى، 1404 ق.

16. طريحى، فخرالدين (م 1085 ه-)، مجمع‏البحرين و مطلع‏النيرين، قم: بنياد بعثت، چاپ اول، 1415 ق.

17. طوسى، محمد بن حسن (م 460 ه-)، اختيار معرفه‏الرجال، تحقيق ميرداماد، قم: آل البيت، 1404 ق.

18.-، الاقتصاد فيما يجب على‏العباد، تحقيق سيدكاظم موسوى، قم: دليل ما، چاپ اول، 1430 ق.

19.-، رجال‏الطوسى، نجف: انتشارات حيدريه، 1381 ق.

20.-، الفهرست، نجف: المكتبه المرتضويه، بى‏تا.

21. قمى، عباس (1294- 1359 ه-)، سفينه‏البحار و مدينه‏الحكم و الآثار، تحقيق على‏اكبر الهى خراسانى، مشهد: بنياد پژوهش‏هاى اسلامى، چاپ دوم، 1426 ق.

ص: 97

22. قمى، على بن ابراهيم، تفسيرالقمى، تحقيق سيدطيب جزايرى، قم: مكتبه‏الهدى، چاپ سوم، 1404 ق.

23. كلينى، محمد بن يعقوب (م 329 ه-)، الكافى، تحقيق دارالحديث، قم: دارالحديث، چاپ دوم، 1430 ق.

24. مازندرانى، محمدصالح (م 1081 ه-)، شرح اصول‏الكافى، تعليق ميرزا ابوالحسن شعرانى، بيروت: داراحياء التراث العربى، چاپ اول، 1421 ق.

25. مامقانى، عبدالله، تنقيح‏المقال، نجف: المطبعه المرتضويه، 1352 ق.

26. مجلسى، محمدباقر (م 1111 ه-)، بحارالانوار الجامعه‏لدرر أخبار أئمه‏الأطهار، بيروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، 1403 ق.

27. مطهرى، مرتضى، مجموعه آثار (علل گرايش به مادى‏گرى)، قم: صدرا.

28. مفيد، محمدبن محمدبن نعمان (م 413 ه-)، الارشاد فى معرفه حجج‏الله على‏العباد، تحقيق مؤسسه آل‏البيت، قم: كنگره شيخ مفيد، 1413 ق.

29.-، الفصول‏المختاره، تحقيق سيدعلى ميرشريفى، قم: دارالمفيد، چاپ دوم، 1414 ق.

30. نجاشى، احمدبن على (م 450 ه-)، فهرست مصنفى رجال‏الشيعه، معروف به رجال‏نجاشى، قم: جامعه مدرسين، 1407 ق.

31. نعمانى، محمد بن ابراهيم (م 380 ه-)، الغيبه، تحقيق فارس حسون، قم: انوارالهدى، 1422 ق.

32. نمازى شاهرودى، على (1331- 1405 ه-)، مستدركات علم‏الرجال، قم: مؤسسه نشر الإسلامى، 1418 ق.

مجموعه مقالات همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام، [[85]](#footnote-85)

ص: 98

1. . دانش‏آموخته حوزه و كارشناس ارشد علوم حديث گرايش كلام و عقايد.Alirezab 06 @gmail .com [↑](#footnote-ref-1)
2. . اشاره به حديث شريف نبوى

« يا على! إن الله احتج فى الامامة بمثل ما احتج فى النبوة».

( كلينى، كافى، ج 2، ص 284، ح 7 و 588، ح 3.) [↑](#footnote-ref-2)
3. . همان، ج 1، ص 489. [↑](#footnote-ref-3)
4. . همان، ص 482، و ج 2، ص 413. [↑](#footnote-ref-4)
5. . نك: عبدالرحمان بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ص 203؛ ابونعيم اصفهانى، الامامة و الرد على الرافضة، ص 24. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سيدرضى، نهج البلاغة، ص 264، خطبه 189. [↑](#footnote-ref-6)
7. . همان، ص 198، خطبه 152. [↑](#footnote-ref-7)
8. . اگرچه انحرافاتى مانند« ناووسيه» هم در منابع فرق و مقالات به اين دوره نسبت داده شده، فرقه خواندن آن و چالش بودن چنين گروه‏هايى كه در گهواره تولد از دنيا رفته‏اند با نقد جدى روبهروست. [↑](#footnote-ref-8)
9. . براى آگاهى از تفصيل بيش‏تر تأثير مثبت شبهات و چالش‏ها نك: مطهرى، مجموعه آثار: ج 1، ص 473. [↑](#footnote-ref-9)
10. . كلينى دنبال ترسيم منظومه اعتقادى و صفار در صدد روششناسى معرفت امام است. [↑](#footnote-ref-10)
11. . مقصود از معيارهاى اصلى، مؤلفه‏هايى است كه وجود آن قطع به جانشينى را در پى دارد؛ به خلاف معيارهاى معين كه در كنار معيارهاى اصلى نقش آفزاينده دارند. [↑](#footnote-ref-11)
12. . طوسى، الاقتصاد، ص 375. [↑](#footnote-ref-12)
13. . كلينى، پيشين، ج 1، ص 691. [↑](#footnote-ref-13)
14. . همان، ص 693، ح 2. [↑](#footnote-ref-14)
15. . نك: طبرى، تاريخ الامم و الملوك، ج 7، ص 566- 571. [↑](#footnote-ref-15)
16. . نك: صفار، بصار الدرجات، ص 392 تا 396. [↑](#footnote-ref-16)
17. . كلينى، پيشين، ج 2، ص 273- 279. [↑](#footnote-ref-17)
18. . كلينى، پيشين، ج 1، ص 688، ح 1. [↑](#footnote-ref-18)
19. . در روايت ديگر باب، عبارت« هر آن‏چه نزد اوست» آمده كه مجموعه علوم و ودايع را مى‏تواند شامل شود.( كلينى، پيشين، ص 690، ح 4.) [↑](#footnote-ref-19)
20. . كلينى، پيشين، ج 1، ص 648، ح 1؛ صفار، پيشين، ص 149 و 250. [↑](#footnote-ref-20)
21. . كلينى، پيشين، ص 708، ج 1. [↑](#footnote-ref-21)
22. . صفار، پيشين، ص 175، ح 4. [↑](#footnote-ref-22)
23. . همان، ص 184، ح 37. [↑](#footnote-ref-23)
24. . همان، ص 709، ح 2. [↑](#footnote-ref-24)
25. . همان، ص 711، ح 5. [↑](#footnote-ref-25)
26. . مازندرانى، شرح اصول كافى، ج 6، ص 106؛ مجلسى، بحارالانوار، ج 25، ص 167. [↑](#footnote-ref-26)
27. . همان، ص 711، ح 6. [↑](#footnote-ref-27)
28. . مفيد، ارشاد، ج 2، ص 210. [↑](#footnote-ref-28)
29. . چنانكه خواهد آمد، اين ارجاء به معناى تأخير عمل از عقيده( كه اصطلاح سنى آن است) نيامده بلكه بدگويى در حق امام على( ع) و عثمان گفته شده است. [↑](#footnote-ref-29)
30. . مفيد، الفصول المختاره، ص 312؛ تسترى، قاموس الرجال، ج 6، ص 294، رقم 4241. [↑](#footnote-ref-30)
31. . همان. [↑](#footnote-ref-31)
32. . طوسى، اختيار معرفة الرجال، ج 2، ص 524 و 525، شماره 472. [↑](#footnote-ref-32)
33. . قمى، سفينة البحار، ج 2، ص 928. [↑](#footnote-ref-33)
34. . طوسى، پيشين. [↑](#footnote-ref-34)
35. . نوبختى، فرق الشيعه، ص 89. [↑](#footnote-ref-35)
36. . كلينى، پبشين، ج 2، ص 69، ح 10. [↑](#footnote-ref-36)
37. . طوسى، پيشين. [↑](#footnote-ref-37)
38. . شهرستانى، الملل و النحل، ج 1، ص 167. [↑](#footnote-ref-38)
39. . مفيد، الفصول المختارة، ص 312. [↑](#footnote-ref-39)
40. . كلينى، پيشين، ج 1، ص 507. [↑](#footnote-ref-40)
41. . نك: شرح اصول كافى، ج 5، ص 249. [↑](#footnote-ref-41)
42. . همان، ج 6، ص 106. [↑](#footnote-ref-42)
43. .« لم يزل الامام مبرّاً من العاهات، أى مستوى الخلقة من غير تشويه».( طريحى، مجمع‏البحرين، ج 2، ص 1296. [↑](#footnote-ref-43)
44. . مفيد، پيشين، ص 312. [↑](#footnote-ref-44)
45. . در سند حديث، ابويحيى‏الواسطى مورد گفت‏وگو واقع شده است. مجلسى روايت را به علت وجود او مجهول مى‏داند، علاوه بر آنكه احتمال ضعف آن را نيز مطرح مى‏كند( مرآة العقول، ج 4، ص 94). او سهيل بن زياد( خويى، معجم رجال الحديث، ج 22، ص 85، رقم 14929) است كه نجاشى درباره او مى‏گويد:« قال بعض أصحابنا لم يكن سهيل بكل الثبت فى الحديث.»( ص 192، رقم 513). ابن غضائرى نيز به گونه‏اى ترديدآميز با او برخورد مى‏كند و مى‏گويد:« حديثه يعرف تاره و ينكر أخرى و يجوز أن يخرج شاهداً»( ج 1، ص 66). مرحوم خويى، با بيان سه نكته مبنى بر اينكه ابويحيى كنيه معروف زكريا ابن يحيى- ثقه- است و ناممكن بودن دسترسى بر اسم ابويحيى واسطى، قضاوت در مورد او را ناتمام مى‏گذارند.( همان، ج 8، ص 357، رقم 5643).

بسيارى از رجاليون ديگر هم‏چون تفرشى، در نقدالرجال( ج 2، ص 386، رقم 2495)، نمازى شاهرودى در مستدركات علم الرجال( ج 4، ص 184، رقم 6752) و اردبيلى در جامع الرواة( ج 1، ص 394) و ديگران، ضمن پذيرش نام و كنيه سهيل بن زياد ابويحيى الواسطى، به نقل اقوال ديگران پرداخته‏اند. تنها سيدعلى بروجردى در طرائف‏المقال( ج 1، ص 384، رقم 3004) با عبارت« لايخلو من شي‏ء» مردد مانده است.

جداى از تصريح نجاشى مبنى بر معين بودن اسم و كنيه او، تنها مشكل بر سر مفهوم عبارت« لم يكن بكل الثبت فى الحديث» است. استرآبادى به كفايت دلالت اين لفظ بر تضعيف اعتقاد دارد، اما مرحوم كرباسى ضمن رد اين نظر، معتقد است از آن‏جايى كه بنا در كتابى مثل كافى آوردن احاديث درست است، پس اين لفظ طعنى در حق راوى نخواهد بود.( اكليل المنهج، ص 295، رقم 493). [↑](#footnote-ref-45)
46. . پاسخ عبدالله و دورى آن از اولاترين مسائل فقه، بسيار غريب مى‏نمايد. تأمل در احتمالات اطراف اين پاسخ، مى‏تواند همان تعلق نداشتن مشيت خدا بر امامت او را نشان دهد. [↑](#footnote-ref-46)
47. . براى نمونه‏اى از مناظرات اصحاب با مخالفان و ارائه ملاك‏هاى شناخت امام نك: كلينى، پيشين، ج 1، ص 417- 422، ح 4. [↑](#footnote-ref-47)
48. . او از زراره شنيده كه از امام باقر( ع) پرسيد:« به من خبر بده آيا معرفت امام از شما اهل بيت بر همه مخلوقات واجب است؟» فرمود:« خداى عزوجل محمد( ص) را بر پيامبرى همه مردم مبعوث ساخت و حجت بر همه اهل زمين قرار داد؛ پس هركه به خدا و محمد رسولش ايمان دارد و از او پيروى نموده و تصديقش كرده، معرفت امام از اهل بيت بر او واجب است.» نك: كلينى، پيشين، ج 1، ص 443، ح 3. [↑](#footnote-ref-48)
49. . باب همانند خادم، يكى از كارگزاران همراه امام است كه حامل برخى علوم و اسرار امامتى به شمار مى‏رود. [↑](#footnote-ref-49)
50. . اشاره به عدم لزوم خودمعرفى امام. نگارنده در بحث مفصلى به سيره عملى و نظرى امامان معصوم در مسأله جانشينى پرداخته است. [↑](#footnote-ref-50)
51. . كلينى، پيشين، ج 2، ص 191، ح 7. [↑](#footnote-ref-51)
52. . گمان نشود اين دوره كتمان، دوره‏اى طولانى است، به عكس با توجه به دوره كوتاه هفتاد روزه جناب عبدالله، دوره گذار به شمار مى‏رود. اما همين دوره كوتاه چنان حساسيتى دارد كه افشاى امر امام قبل از كادرسازى و پيدايش گرايش عمومى به شخص ايشان، شيعيان و امام را به مخاطره مى‏اندازد. [↑](#footnote-ref-52)
53. . صدوق، كمال‏الدين، ص 102. [↑](#footnote-ref-53)
54. . كلينى، پيشين، ج 2، ص 63، ح 3. [↑](#footnote-ref-54)
55. . كلينى، پيشين، ج 2، ص 71، ح 15. [↑](#footnote-ref-55)
56. . براى اطلاع از ساير روايات مشابه نك: مجلسى، پيشين، ج 48، ص 22، ح 34 و 23، ح 37؛ ج 24، ح 40 و 27، ح 46. [↑](#footnote-ref-56)
57. . همان، ج 67، ح 8. [↑](#footnote-ref-57)
58. . همان، ج 69، ح 10. [↑](#footnote-ref-58)
59. . همان، ج 70، ح 13 و 14. [↑](#footnote-ref-59)
60. . مفيد، ارشاد، ج 2، ص 216. [↑](#footnote-ref-60)
61. . نعمانى، غيبت، ص 92، ح 21؛ صدوق، پيشين، ص 647، ح 8. [↑](#footnote-ref-61)
62. . صدوق روايت ديگرى با اين عبارت نقل مى‏كند. مفضل بن عمر مى‏گويد:« خدمت آقايم جعفر بن محمد رسيدم و گفتم: اى آقاى من! اگر( لطف كنيد و) جانشين خود را معرفى كنيد؟ فرمود:" اى مفضل! امام بعد از من فرزندم موسى است، و جانشين منتظر و اميد داشته شده" مح‏مد" فرزند حسن بن على بن محمد بن على بن موسى است". نكته مهم اين روايت، تأكيد بر وجود حضرت مهدى( ع) در نسل امام كاظم( ع) است كه گوياى فضاى چالشى پيش روست.( پيشين، ص 334.) [↑](#footnote-ref-62)
63. . كلينى، پيشين، ج 2، ص 66، ح 6. [↑](#footnote-ref-63)
64. . تذكر يك نكته ضرورى است: اين ابواب به عنوان ابواب انتهايى كتاب التوحيد آمده است، و شايد گمان برده شود كه مقصود از معرفت و ناممكن خواندن آن معرفت‏الله است، اما اين چنين نيست، بلكه به قرينه طرح مباحث اصلى معرفت خدا در ابواب ابتدايى اين كتاب و گونه تسميه اين ابواب و از همه مهم‏تر مفاد آن، بحث از معرفت امام است. طرح نشدن در كتاب الحجه نيز به جهت ايجاد ارتباط و تكميل حلقه معرفت و اتصال اين دو حيطه با يكديگر است. [↑](#footnote-ref-64)
65. . كلينى، پيشين، ج 1، ص 394، ح 1. [↑](#footnote-ref-65)
66. . همان، ح 2. [↑](#footnote-ref-66)
67. . همان، ص 396، ح 5؛ ص 397، ح 1. [↑](#footnote-ref-67)
68. . همان، ص 398، ح 1. [↑](#footnote-ref-68)
69. . همان، ص 400، ح 1؛ ص 404، ح 3؛ ص 405، ح 4. [↑](#footnote-ref-69)
70. . برقى، محاسن، ج 1، ص 201؛ صدوق، توحيد، ص 415. [↑](#footnote-ref-70)
71. . طوسى، اختيار معرفة الرجال، ص 247، ش 456. [↑](#footnote-ref-71)
72. . مى‏توان به محمدالطيار و مؤمن‏الطاق به عنوان نمونه‏هاى روشن خواصى اشاره كرد كه در مسير مناظره تربيت و ترغيب شده‏اند. نك: طوسى، پيشين، ص 185، ش 327 و 349، ش 650. [↑](#footnote-ref-72)
73. . صفار، پيشين، ص 279، ح 5 و ص 510، ح 15؛ كلينى، پيشين، ج 2، ص 321- 322، ح 1. [↑](#footnote-ref-73)
74. . طوسى، اختيار معرفة الرجال، ص 235، ش 427 و 428. [↑](#footnote-ref-74)
75. . برقى، پيشين، باب المعرفه، ص 148، ح 60؛ كلينى، پيشين، ج 2، ص 452، ح 11. [↑](#footnote-ref-75)
76. . نساء، آيه 58. [↑](#footnote-ref-76)
77. . قمى، تفسير قمى، ج 1، ص 141. [↑](#footnote-ref-77)
78. . على بن بابويه، الامامة، ص 37. [↑](#footnote-ref-78)
79. . طوسى، پيشين، ج 2، ص 763، ش 883. [↑](#footnote-ref-79)
80. . امام صادق( ع) ولايت اهل بيت را ميثاقى مؤكد در عالم ذر معرفى مى‏كند.( كلينى، پيشين، ج 1، ص 326، ح 7؛ صدوق، توحيد، ص 320، ح 1. [↑](#footnote-ref-80)
81. . طوسى، پيشين، ج 2، ص 642، ش 663. [↑](#footnote-ref-81)
82. . در روايت نهم باب« الاشارة و النص على ابى‏الحسن موسى» كتاب كافى عبارت« أما إنه لم يؤذن لنا فى أول منك» به جاى عبارت فوق آمده كه معنايى را مى‏رساند و نشان مى‏دهد او اولين كسى بوده كه از امر امامت حضرت اطلاع يافته اگرچه روايت يعقوب سراج بر اين امر در گهواره حضرت دلالت دارد. گرچه برخى مانند تسترى، اين اختلاف را نشانه تحريف روايت شمرده‏اند. [↑](#footnote-ref-82)
83. . محمد بن حسن صفار، پيشين، ص 356، ح 11. [↑](#footnote-ref-83)
84. . اين مطلب در گزارش 216 كشى به روشنى ديده مى‏شود. [↑](#footnote-ref-84)
85. همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام (1392: قم)، مجموعه مقالات همايش سيره و زمانه امام كاظم عليه السلام، 2جلد، مركز مديريت حوزه‏هاى علميه - قم - ايران، چاپ: 1، 1392 ه.ش. [↑](#footnote-ref-85)